

Received:2023/12/20

Accepted:2024/2/28

Vol.22/No.83/Spring2025

<https://doi.org/10.71502/mysticism.2025.1202084>

scientific quarterly journal of Islamic mysticism

erfan.eslami.zanjan@gmail.com

<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Analyzing the Mystical Thoughts of Annemarie Schimmel and Molana based on Some Allegories

*Fereshteh Javadi, Hojattolah Gh Moniri**

PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran.

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran. *Corresponding Author, hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir

Abstract

This research employs a descriptive-analytical method to examine the philosophical and mystical thoughts of Annemarie Schimmel in her poetic collection *Naghmeh-ye-Ney*, comparing them with Molana's ideas through an exploration of selected parables. The study aims to highlight Schimmel's intellectual and mystical influences derived from Molana's wisdom and spirituality. The findings indicate that Schimmel, in *Naghmeh-ye-Ney*, which comprises 17 mystical and romantic ghazals, is deeply inspired by Molana's intellectual and linguistic legacy. She borrows extensively from this eminent 13th-century Persian mystic and poet, adorning her work with symbols and metaphors previously central to his teachings. Among the recurring parables used by Schimmel to express her beliefs are the sea, the shell, waves, breeze, garden (flowers), spring, earth, and similar elements. The focal point of Schimmel's thoughts, conveyed through these symbols, revolves around the relationship between humanity and the Creator (based on the principle of "unity of existence"), the sorrow of the soul's exile (nostalgia), and the quest to overcome this sorrow to achieve eternal tranquility.

Keywords: Mystical Thoughts, Parables, Annemarie Schimmel, *Naghmeh-ye-Ney*, Molana's Poetry.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۹

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۲- شماره ۸۳- بهار ۱۴۰۴- صص: ۲۲۱-۲۳۸

بررسی اندیشه‌های عرفانی آنه‌ماری شیمل و مولانا با تکیه بر چند تمثیل

فرشته جوادی^۱

حجت‌اله غ منیری^۲

چکیده

پژوهش پیش‌رو در نظر دارد تا با شیوه توصیفی-تحلیلی، اندیشه‌های حکمی-عرفانی آنه‌ماری شیمل در منظومه «نغمه نی» را با سخنان مولانا با بررسی چند تمثیل در معانی یادشده - بازخوانی کرده و به این طریق میزان تأثیرپذیری شیمل از حکمت و عرفان مولانا را به خواننده بنمایاند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که شیمل در «نغمه نی» که حاوی ۱۷ غزل بلند عاشقانه - عارفانه است، بسیار تحت تأثیر ذهن و زبان جلال‌الدین محمد مولوی بوده و حتی در انتخاب تمثیل‌های خود، از این اندیشمند بلندآوازه و ادیب عارف ایرانی (قرن هفتم) وام‌گرفته است و سخن را با رمز و استعاره‌هایی که پیش‌تر دست پرماس وی بوده، آرایش داده است. از جمله تمثیل‌هایی که شیمل برای بیان عقاید خود مکرر استفاده کرده است دریا، صدف، امواج، نسیم، باغ (گل)، بهار، زمین و مانند آن‌هاست. محور اندیشه‌های شیمل که با نمادهای یادشده درصدد تعلیم و تلقین آن بوده، چگونگی رابطه انسان با آفریدگار (برپایه مسأله وحدت وجود بر مذهب تجلی) و به دنبال آن، غم غربت روح (نوستالژی) و تلاش برای زدودن این «غم» و رسیدن به آرامش ابدی است.

کلیدواژه‌ها: اندیشه‌های عرفانی، تمثیل، آنه‌ماری شیمل، نغمه نی، سروده‌های مولوی.

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران. نویسنده مسئول:

پیشگفتار

ادب فارسی، به‌ویژه آنچه در حوزه نظم از آغازین سده تا امروز می‌بینیم، مملو و مشحون از نکات و دقایق حکمی، اخلاقی و عرفانی است. از همین رو، جهان غرب همواره به این متون به دیده شگفتی و تحسین نگریسته و از آن‌ها ستانده‌است. شاهکارهای ادب فارسی چون: شاهنامه، گلستان، مثنوی معنوی، پنج‌گنج، شعر حافظ و ... تا به امروز، چشم‌ها را به خود خیره کرده و صاحبان ذوق و اندیشه را به تحسین - و بعضاً تقلید - واداشته‌است. از این رو، تفرج در متون یادشده و تحلیل اثربخشی آن بر آثاری چون «دیوان شرقی - غربی» گوته «نغمه نی» آنه‌ماری شیمیل و ... گویای جایگاه میراث معنوی و پرشکوه ادب فارسی و تأثیر آن بر ادبیات جهان از شرق تا غرب است، از فرانسه و انگلستان و یوگسلاوی و ... گرفته تا آلمان که مورد نظر این پژوهش بوده‌است. ادب منظوم و مثنوی فارسی، در ضمن، نیرومندترین سفیرانی بوده که به‌خوبی توانسته ترجمان فرهنگ و تمدن ایران‌زمین به دیگر نقاط جهان باشد، به طوری که نویسندگان جهان علاوه بر شناخت ایران‌زمین به‌واسطه این آثار، خود نیز با الهام از آن‌ها موفق به آفرینش شاهکارهای ادبی برجسته و ارزشمند در جهان شده‌اند. بی‌شک آنچه موجب پیوند ناگسستنی میان ملت‌های جهان می‌گردد، طرز اندیشه یا احساس مشترک است.

«تأثیرپذیری و همکنشی ادبی در بین اقوام و فرهنگ‌های مختلف همواره وجود داشته‌است. در این همکنشی، جهانگردان، خاورشناسان و ادیبان گامی مؤثر برداشته‌اند. از جمله این خاورشناسان می‌توان به آنه‌ماری شیمیل، نویسنده، مترجم، خاورشناس، اسلام‌شناس، و عرفان‌پژوه دوره معاصر اشاره کرد» (بهجت، ۱۳۹۹: ۳۶۷).

آنه‌ماری شیمیل، نویسنده و اسلام‌شناس آلمانی است که علاقه خاصی به مولانا و آثار و اندیشه‌هایش دارد و در این عرصه بسیار پویاست و آثار فراوانی نیز در زمینه مولانا‌پژوهی تألیف نموده‌است، به‌عنوان مثال کتاب «شکوه شمس» حکایت‌گر شیفتگی شیمیل به مولانا و اندیشه‌های عرفانی و اشعار اوست. شیمیل، شعر را پلی برای صلح و آشتی میان جهانیان می‌داند، لذا باور دارد که اشعار و افکار مولانا سرشار از نوع دوستی و همزیستی مسالمت‌آمیز است، بنابراین:

«شیمیل اندیشه‌های عرفانی مولانا را برای فهم و شناخت انسان‌ها از یکدیگر و تفاهم و صلح و دوستی (در سطح جهانی) ضروری می‌داند و معتقد است در دورانی که سوءتفاهم میان شرق و غرب روبه‌فزونی است، باید مولانا و آثار او را بیش‌تر مورد توجه قرارداد، چراکه بی‌گمان در اندیشه‌ای که

همه چیز و همه کس به آن پروردگار رحمان و آن معشوق واقعی نسبت داده می‌شود و همگان پرتوی از آن هستی مطلق هستند جایی برای جنگ و دشمنی باقی نمی‌ماند» (یوسفی فر، ۱۲: ۱۳۸۳).

شیمیل با علاقه و ارادتی که به عرفان شرق - به‌ویژه آموزه‌های مولانا - داشت، بسیاری از تبعات و تحقیقات خود را به سوی هستی‌شناسی در جهت حکمت و عرفان مولوی سوق داد. این علاقه، البته، معطوف به تألیف مقاله و کتب علمی نشد؛ بلکه وی همچنین به سرایش منظومه‌ای تحت نام؛ *Lied der Rohrflöte* (نغمه نی)، تحت تأثیر «نی‌نامه» (۱۶ بیت نخست مثنوی مولانا) پرداخت و بدین طریق سبک و ساختار فکری وی را در ساخت و پرداخت منظومه خود به‌کار گرفت. در معرفی «نغمه نی» باید دانست این منظومه که در ۷۲ صفحه و ۱۷ غزل - به زبان آلمانی - سروده شده، درحقیقت آینه و بازتابی از اندیشه‌های بلند مولاناست و نیز دربردارنده مضامینی چون: ندای درون، وارستگی از دنیا، سماع، ستایش خدا، تمنای وصال، خداشناسی، خودشناسی، وحدت وجود برپایه تجلی، سیروسلوک و ... می‌باشد.

باری، جستار حاضر در پی آن برآمد تا با مقایسه برخی اندیشه‌های فلسفی - عرفانی آنه‌ماری شیمیل و مطابقت آن با آراء و اندیشه‌های مولانا، با تکیه با چند تمثیل، دریافت‌های شیمیل از سبک و سیاق سخن و اندیشه مولانا را به رؤیت خواننده برساند. نیز بجا می‌نماید که بگوییم: ترجمه سروده‌های آنه‌ماری شیمیل از دکتر حمیده بهجت (استاد دانشگاه تهران، دانشکده زبان‌های خارجه) بوده که بزرگوارانه ترجمه خویش از این سروده‌ها را در اختیار نگارندگان قرار دادند.

بیان مسأله

ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های جدید (چند دهه اخیر) در ایران است که با محققان و اندیشمندانی چون: عبدالحسین زرین کوب، علی محمد حق‌شناس، اسلامی‌ندوشن، شفیعی کدکنی و چند تن دیگر در حوزه ادبیات سربرآورد و از این راستا، ضمن گشودن دریچه‌ای تازه در تحقیق و تتبعات ادبی، سبب همدلی و همنوایی میان صاحبان اندیشه و ادب از ایران و دیگر جوامع را فراهم آوردند. از دیگر سو، شخصیت‌های علمی و ادبی برجسته‌ای چون: ادوارد براون، رینولد نیکلسون، فردریش روکرت و ... با معرفی و شناساندن آثار فرهنگی و ادبی ایرانیان به غرب باعث آشنایی مردمان دو ملیت (شرق و غرب) با یکدیگر را فراهم نموده‌اند. از جمله شخصیت‌های برجسته که در این مسیر گام‌های مؤثر و قابل تحسینی برداشته، دانشمند شرق‌شناس و مولاناپژوه آلمانی یعنی آنه‌ماری شیمیل است. شیمیل ضمن پژوهش‌های علمی درخصوص اسلام و نیز عرفان شرق، نه تنها مولانا که آرا و اندیشه‌های حکمی و عرفانی مشرق زمین را به مردم دیار خود و دیگر جوامع غربی معرفی کرده، به این طریق سبب آشنایی و همدلی میان دو فرهنگ را فراهم نموده‌است. شیمیل ضمن تحقیقات خود در زمینه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، با سرودن منظومه‌ای به نام «نغمه نی» (که حاوی ۱۷ غزل بلند با

مضمونی حکمی و عرفانی است) به استقبال سخنان مولانا در مثنوی غزلیات و نوشته‌های مکتوب وی رفته و با بهره‌گیری از نمادهای مولانا، حتی تمثیل‌های وی را نیز استفاده کرده‌است. البته شیمیل - در ساخت و پرداخت نمادهای خود- یکسره مجبور و مقهور مولانا نبوده بلکه گاه با دخل و تصرفاتی در طرفین تشبیه یا تمثیل‌های خود، نگاه طریقتی (متأثر از نگرش پروتستانی) خود را نیز بر نمادها نمایان کرده‌است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

اهداف این پژوهش را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه نمود:
معرفی منظومه «نغمه نی» به فارسی‌زبانان، زیرا برای نخستین بار است که این منظومه توسط صاحبان این قلم به خواننده شناسانده می‌شود.
میزان تأثیرپذیری آنه‌ماری شیمیل در منظومه یادشده از سخنان مولانا جهت پروراندن اندیشه‌های حکمی و عرفانی - با استفاده از تمثیل (نام‌ها و نشانه‌های رمزی) که بین آن دو ادیب دانشمند مشترک بوده‌است.

پرسش تحقیق

پرسش اصلی این جستار آن است که: شیمیل در اقتباس‌های اندیشگی خود از مولانا - با تکیه بر تمثیل - چگونه رابطه میان انسان و خدا را تعریف کرده و به تصویر کشانده‌است؟

پیشینه تحقیق

از آنجاکه منظومه «نغمه نی» اثر آنه‌ماری شیمیل، تاکنون به فارسی ترجمه نشده‌است، لذا بررسی علمی - ادبی بر روی این منظومه در ایران جامعه پژوهش به خود نگرفته‌بود، با این حال، موارد زیر می‌توانند بخشی از مواد (مؤلفه‌های فکری) جستار حاضر را فراهم نمایند:

- ۱- «تعامل ادبی با نگاهی بر بوستان معرفت شیمیل و تذکره‌الاولیاء عطار»، نوشته حمیده بهجت، فصلنامه پژوهش ادبیات معاصر جهان، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، شماره ۸۲، صص ۳۶۷-۳۸.
- ۲- «طبقه‌بندی و تحلیل ساختاری و موضوعی آرای آنه‌ماری شیمیل و ویلیام چیتیک در ترسیم چهره مولانا» نوشته واعظ، بتول؛ موسایی باغستانی، معصومه؛ سادات هجرتی، فرزانه. نشریه مطالعات عرفانی، بهار و تابستان ۱۳۹۸، شماره ۲۹.
- ۳- «بازتاب اندیشه وحدت وجود مولانا در «نغمه نی» اثر آنه‌ماری شیمیل»، پدیدآورندگان: جوادی، فرشته، غمیری و همکاران (۱۴۰۲)، سال ۱۶، شماره دهم، شماره پی‌درپی ۹۲، فصلنامه سبک‌شناسی نظم و نثر.

آنهماری شیمیل کیست؟

آنهماری شیمیل در هفتم آوریل ۱۹۲۲ در شهر «ارفورت» آلمان پا به عرصه وجود نهاد. دوره دانش‌آموزی را در مدرسه لوییز ارفورت گذراند. او، برخلاف جو حاکم زمان خود، در دهه ۱۹۳۰ علاقه‌مند به یادگیری زبان‌های خاورمیانه (شرقی) شد. بعد از گرفتن دیپلم در سال ۱۹۳۹ به دانشگاه برلین رفت و در آنجا به فراگیری زبان‌های عربی، فارسی، تاریخ هنر اسلامی، مطالعات اسلامی زبان و ادبیات ترکی پرداخت. در نوزده سالگی موفق به اخذ نخستین دکترای خود با عنوان «خلیفه قاضی در اواخر قرون وسطی در مصر» شد؛ سپس به‌عنوان دستیار علمی و مترجم در وزارت امور خارجه منصوب گردید. وی در ژانویه ۱۹۴۶، فوق دکترای خود را با عنوان «ساختار طبقه نظامی تحت حکومت ممالیک متأخر» از دانشگاه دریافت کرد. از آنجا که شیمیل زمینه اصلی کار خود را در مطالعات دینی و عرفان اسلامی نهاده بود، توانست به‌عنوان نخستین زن غیرمسلمان، استاد تاریخ اسلام در دانشگاه آنکارا شود. آنگاه بعد از برگزاری کلاس‌های بسیاری در زمینه‌های اسلام‌شناسی در سال ۱۹۶۷، حتی به‌عنوان مدرس فرهنگ‌های هندو - مسلمان در دانشگاه هاروارد آمریکا، به تدریس پرداخت؛ تا اینکه در سال ۱۹۸۳ کتاب خود به نام «اسلام در شبه‌قاره هند» را به چاپ رسانید. وی علاوه بر چندین دکترای افتخاری، از چندین دانشگاه معتبر از سراسر جهان، تألیف و ترجمه‌های علمی دقیقی را نیز از زبان‌های عربی، فارسی، اردو و دیگر زبان‌های شرقی (به‌شیوه استادش فردریش روکرت)، از خود به یادگار نهاد. وی سرانجام بعد از سال‌ها تحقیق، تألیف، تدریس و پژوهش در تاریخ ۲۰۰۳/۱/۲۶ در شهر بن، آرامستان پوپلسدورفر، روی در نقاب خاک درکشید (نک به: اشتفان، ۲۰۰۵: ۷۷۷-۷۷۸).

شیمیل در سرودن منظومه «نغمه نی» - همچنان که خود در کتاب «شکوه شمس» گفته است - از آرا و آموزه‌های مولانا بسیار تأثیر پذیرفته است، چنان که اگر سخنان این ادیب دانشمند از شرق (ایران) و غرب (آلمان) را به زبان یکدیگر برگردانیم، یک موضوع و مضمون از این دو اثر در برابر خواننده رخ می‌نماید، جز آنکه کلام مولانا را گسترده (همراه با حکایت‌های تودر تو) و کلام شیمیل را کم‌حجم و سر بسته‌تر خواهیم یافت.

دریا و صدف

از جمله نام و نشانه‌های نمادین که شیمیل - در قالب تمثیل - در ارائه پیام‌های حکمی و عرفانی خود از آن سودجسته، «دریا» و «صدف» است. او با این تمثیل - که از پُربسامدترین تمثیلات وی بوده - همانند دیگر تمثیلات دیگر خود، به پیشواز اندیشه «وحدت بر مذهب تجلی» رفته و با زبانی لطیف

و شاعرانه این مسأله غامض و پیچیده عرفانی را در گوشه‌گوشه سخنان خود، جای داده و مضامین تازه و بدیعی را بر پرده شعر درآورده‌است..

همچنین، شimmel موضوع «وحدت در کثرت» و «کثرت در وحدت» را با تمثیلات و داستان‌های فراوان و شیوه‌های متنوع‌تری از: «ذره و آفتاب»، «قطره و دریا»، «علم (پرچم) و باد» و ... به نظم درآورده و همچون مولانا «دکانی از وحدت» را چشم‌نواز خوانندگان خود قرار داده‌است، مولانا می‌گوید:

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هرچه بینی ان بت است

(مولوی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۱۱۸)

بر اساس عقیده اهل معرفت و طریقت، کائنات هر یک مظهري از مظاهر حقیقت عالم‌اند و مظهر تامه این حقیقت «انسان کامل» است که همه اوصاف خالق را به‌منصه ظهور رسانده‌اند. شimmel با تأثیرپذیری از کلام مولانا و الهام‌گرفتن از نمادهای «صدف و دریا» از اشعار مولانا، توانسته به‌خوبی رابطه انسان و خدا را با این عبارت که: من صدف هستم و او دریا، صدفی که صدای دریا را با خود دارد، پدیدار سازد. او همچون مولانا بی‌کرانگی وجود خداوند را به دریا تشبیه کرده و در مقابل کائنات (به‌ویژه انسان) را ابزار یا آینه‌ای دانسته که به‌واسطه آن چهره یا صدای دریا دیده یا شنیده می‌شود:

In jeder Muschel lebt ein leises Rauschen:
Du kannst darin des Meeres Ton erlauschen.
Er ist das Meer ,und ich bin seine Muschel-
Hörst du ihn nicht durch all mein Wesen rauschen?
(Schimmel, 1948: 25)

در هر صدف شُرْشُرِ آرام نهفته‌است

تو می‌توانی در آن صدای دریا را بشنوی

او دریاست و من صدف او

آیا تو صدای او را با تمام وجود من نمی‌شنوی؟

عالم، همه چون دریا؛ تن، چون صدف جویا

جان، وصف گهر گویا، زین‌ها همه گوهر به

(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۳۰۱)

با واکاوی دقیق در این نمونه از شimmel می‌توان به این بیت معادل در مولانا رسید:

در این تمثیل، البته، بیان مولانا - به واسطه حضور مروارید - گسترده و مفهومی تر است با این توضیح که: مولانا هر صدفی را بازتاب دهنده صدای دریا نمی داند و به همین قیاس، از وجود هر انسانی به حق به مشام نمی رسد. وی میان انسان کامل و کسانی که بنده خور و خواب و خشم و شهوت هستند، تناوب قائل بوده و به این طریق «نگاه عرفانی» خود را به «دیدگاه کلامی» پیوند داده- است:

این صدف‌های قوالب در جهان گرچه جمله زنده‌اند از بهر جان
لیک اندر هر صدف نبود گهر چشم بگشا در دل هر یک نگر
کین چه دارد وان چه دارد، ان گزین آنچه کمیاب است، ان ذره ثمین
(مولوی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۴۸)

دریا و امواج

در جای دیگر، شیمل - با استفاده از «دریا» و «امواج» - و با بیان اینکه امواج از اعماق دریا برخاسته، به سوی ساحل می آیند تا آرام گیرند و دیگر بار به دریا بازمی گردند، مسأله «وجود واحد» و «کثرات مراتب» را پیش می کشد:

Du unaussprechlich höchstes Gut:
Bist du das Meer, das sein Flut
Allstündlich neu zum Strande treibt
Und dennoch ewig in sich ruht?
Nein, du bist größer als das Meer_
(Schimmel, 1948:24)

تو ای آنکه والاترین دارایی هستی بدون آن که به وصف درآیی:
آیا تو دریایی که امواج خود را
هرزمان، نوبه نو، به سوی ساحل گسیل می داری
و با وجود این، جاودان، در خویش آرام می گیری؟
نه تو عظیم تر از دریایی ...

در این بندها، نیز، شیمل اگرچه امواج کاینات را تجلیات دریای حقیقت معرفی می کند اما همچون مولانا بر این عقیده است که «تجلیات» هیچگاه - فی نفسه - عین ذات حقیقت باری تعالی نیستند. این بندها نیز یادآور ابیات زیر از مولانا است که می گوید: ذات حق با تجلیات صفات، یکسان نیست:

گاه خورشیدی و گهی دریا شوی گاه کوه قاف و گاه عنقا شوی
تو نه این باشی نه ان در ذات خویش ای فزون از وهم‌ها، وز بیش بیش
(مولوی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳)

همچنین شimmel، در غزل دیگری این پیام را - با پیش کشیدن خلفت نوبه‌نو- بیان می‌کند:
Abendloeses Leuchten, Weltmeer ohne Strand,
Bronnen, dessen Tiefe nie ein Wesen fand!
Welle hebt um Welle sich aus deinem Grund
Wie aus jeder Welle neuse Sein entstand!
(Schimmel, 1948: 26)

تابشی بدون غروب، دریای (این) دنیا بدون ساحل
چشمه‌ای که ژرفای آن را هیچ موجودی نیافت.
موج‌ها یکی پس از دیگری از اعماق تو می‌جوشند
گویی از هر موجی، هستی تازه‌ای پدیدمی‌آید. (همان: ۲۶)
مولانا، در فیه‌مافیه هم می‌گوید: «این عالم کفی پُر خاشاک است؛ اما از گردش آن موج‌ها و مناسب
جوشش دریا و جنبیدن موج‌ها آن کف خوبی می‌گیرد...» (مولوی، ۱۳۹۸: ۳۳)
فتوحی در تفسیر «دریا» در ضمیر «ناخودآگاه جمعی عارفان»، این نماد را در ذهن و ضمیر مولانا
متفاوت‌تر می‌بیند:

«گرچه دریا یک نماد ناخودآگاه جمعی برای عارفان است، اما در کلام مولوی «دریا» یکی از
بزرگ‌ترین کلیدواژه‌های ذهن این عارف بزرگ است که مولانا را با آن سر و سرّی دیگر است و در
ورای سطح این ایماژ، مکاشفاتی تصورناپذیر و شبکه‌اندیشگانی درهم‌تنیده و پیچیده را نشانه‌می‌رود»
(فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۲۰۰).

همچنین شفیع‌ی کدکنی در این باره می‌گوید: «اگر ده غزل پی‌درپی، یا ده غزل هر حرف از حروف
الفبا، را به گونه‌ای آماری در نظرگیریم به این نتیجه خواهیم‌رسید که بیشترین چیزی که توجه مولانا را
به خود جلب کرده‌است: دریا، ساحل و موج و ماهی و کف‌هاست» (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۷: ۷۲).
و در نهایت، از دیدگاه شimmel و مولانا، همه عناصر طبیعت مثل: صدف و گوهر و مروارید و ...
صاحب درک و شعور بوده و همگی به‌سوی مبدأ و مرکز هستی - دریای جان - در حرکت‌اند. مولانا
این موضوع را این‌گونه به نظم درآورده‌است:

جمله ذرات عالم در جهان با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سَمِیعِم و بصیر و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
 چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جمادان چون شوید
 از جمادی عالم جان‌ها روید غلغل اجزای عالم بشنوید
 فاش تسییح جمادات ایدت وسوسه تأویل‌ها نریادت
 (مولوی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۴۳۳)

امواج زرین آب و تاریکی

در جای دیگر، شیمل و مولانا بر این باورند که «امواج زرین آب» را بایستی در «تاریکی» جستجو کرد؛ یعنی انسان باید حقیقت خود را در سختی‌های راه سلوک پیدا کند، این تاریکی می‌تواند صدف تن باشد، که با ریاضت می‌توان آن را شکست و مروارید وجود حقیقی خود را رهایی بخشید؛ زیرا آنچنان که مولانا می‌گوید: چه کام‌ها که در ناکامی‌ها و چه مرادها که در نامرادی‌هاست:

چون کام و مراد دوست جویی پس جست مراد خود حرام است
 (مولوی، ۱۳۷۶، غ: ۳۷۴)

تاریکی در شعر مولانا می‌تواند، رمز شک و تردید هم باشد. از آنجاکه اهل معنی و معرفت معتقدند: شک مقدمه ایمان و باور حقیقی است، پس از تاریکی شک نباید هراسید؛ چراکه برای آباد کردن چیزی (جایی) نخست باید آن را ویران کرد:

ان یکی آمد زمین را می‌شکافت ابله‌ی فریادکرد و برنتافت
 کین زمین را از چه ویران می‌کنی می‌شکافی و پریشان می‌کنی
 گفت ای ابله برو بر من مران تو عمارت از خرابی بازدان
 کی شود گلزار و گندم‌زار این تا نگردد زشت و ویران این زمین
 کی شود بستان و کشت و برگ و بر تا نگردد نظم او زیر و زبر
 تا بنشکافی به نشتر ریش چغز کی شود نیکو و کی گردید نغز...
 (مولوی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۷۴۳-۷۴۲)

همین معنی را مولانا در دیوان شمس هم به‌نوعی دیگر به نظم درآورده‌است؛ این که مردان و زنان حق جو مرادها را در نامرادی دنیا می‌طلبند و در این راه، البته، از وجود پیر و راهنمایی چون «شمس» چاره نیست:

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد چو فروشدم به دریا چو تو گوهرم نیامد

(مولوی، ۱۳۷۶، غ: ۷۷۰)

نکته قابل توجه در اینجا، وجه‌شبهه تازه‌ای (شنیدن صدای دریا از میان صدف) است که به-نظرمی‌رسد از دید مولانا پنهان‌مانده‌باشد - صدفی که بازتاب‌دهنده صدای دریاست و دریایی که در صدف صدای خود را پوشیده‌داشته‌است.

در غزل دیگری شیمل خود را باغی سبز (چون دریای فیروزه‌ای) می‌داند که صدف‌هایش جان دارند و ترانه یکتاپرستی می‌سرایند:

Ich sprach :

Viele Wellen wallen

Schimmernd und kristallen

nun durch meinen Garten_

Leuchtende Korallen,

Muscheln, drin die Lieder

aller Meere hallen,

werfen sie ans Ufer_

(Schimmel, 1948:46)

من گفتم:

اینک در سراسر باغچه (باغ) من

امواج زیادی به خروش درمی‌آیند،

می‌درخشند و بلورین می‌شوند

آن‌ها مرجان‌هایی درخشان (فروزان)

و صدف‌هایی را که در آن‌ها

ترانه‌های تمامی دریاها طنین‌انداز می‌شوند،

بر ساحل می‌افکنند.

در نمونه اشعار بالا، صدف ترانه می‌خواند. از این نکته می‌توان دریافت، وی شخصیتی نو به صدف و مرجان‌ها بخشیده که ترانه‌گویان دریایند (خدا) و ترانه و فریادشان ماورایی است و برخاسته از بیکران هستی.

این‌گونه خیال‌آفرینی و مضمون‌سازی در اشعار مولانا دیده‌نمی‌شود. در نتیجه می‌توان گفت در منظومه «نغمه نی» این چنین خیال‌انگیزی در قالب: صدف و دریا و...، مختص شیمیل است؛ زیرا در ادب عرفانی فارسی صدف بیشتر نماد کم‌گویی و خاموشی است. چنانکه سعدی در بیت زیر می‌گوید:

صدف وار گوهرشناسان راز دهان جز به لؤلؤ نکرند باز

(سعدی، ۱۳۶۸: ۳۵۱)

صائب تبریزی که بیشتر از هر شاعر دیگری با واژگان «صدف» و «مروارید» مضمون‌آفرینی کرده، نیز سکوت صدف را ستوده و از آن ترکیب بدیع «فیض خاموشی» را خلق کرده‌است:

صدف در سینه دریای تلخ از فیض خاموشی

دهان خود به اب گوهر شهوار می‌شوید

(صائب، ۱۳۶۸، غزل: ۳۲۳۷)

مولانا نیز در جایی به بستن دهان که می‌تواند رمزی از «خاموشی و کم‌گویی» یا «قناعت» باشد، اشاره کرده‌است:

دهان بر بند در دریا صدف‌وار دهان بگشاده چون تمساح تا کی؟

(مولوی، ۱۳۷۶: غ: ۲۶۵۴)

و در جایی دیگر:

بر بند لب همچون صدف، مستی، میا در پیش صف

تا باز آیند این طرف از غیب، هشیاران ما

(همان: ۳۰)

عناصر دیگر طبیعت مانند: نسیم و باغ، بهار و زمین و ...

مولانا و شیمیل، همچنین، طبیعت را به کمک صورت‌های مختلف خیال به‌استخدام گرفته‌اند و از دیگر عناصر طبیعی چون: نسیم، طوفان، بهار، کوه، دشت و ... تا پرندگان و جانوران، برای تفهیم و تلقین بحث «وحدت وجود و تجلی» بهره‌برده‌اند، تصاویری دلنشین و شیوا آفریده و به دنبال آن درد عمیق «غم غربت» را شرح داده‌اند. برای نمونه به یکی دیگر از غزلیات شیمیل بازمی‌گردیم:

Ich sprach:

Die Wolke weint, und grauer Regen rinnt,
Und Wind ist da und immer gleicher Wind.
Wo bist du, Sonne? Jede Blüte ruft!
Wo bist du, Mutter? Fliehest du dein Kind?
Die Finsternis scheint end- und anfangslos,
Mein Ruf ward stumpf, und meine Augen blind.
Mein Ohr ward taub_ ich höre dich nicht mehr_
O tiefste Hölle, die schon hier beginnt!
O tiefste Hölle du _Verlassenheit, ...

ترجمه:

من گفتم:

ابر می‌گرید و باران تیره جاری می‌گردد.
و نسیم همواره می‌وزد، همان نسیم همیشگی
هر شکوفه‌ای فریادمی‌زند: تو کجا هستی، ای خورشید
تو کجایی؟ ای مادر؟ آیا از فرزندت می‌گریزی؟
گویی تاریکی نه آغازی دارد و نه پایانی
صدای فریاد من خاموش و چشمان من نابینا بود
گوش‌هایم کر بود و دیگر تو را نمی‌شنیدم
آه، از این جهنم عمیق که در همین جا آغاز می‌گردد
آه، تو ای عمیق‌ترین جهنم، ای تنهایی ... (شیمل؛ ۱۹۴۸: ۶۰)

غم غربت روح و بازتاب آن در تمثیل‌های یادشده

همان‌گونه که در بندهای سروده‌ی بالا می‌بینیم، شیمل بر این باور است که: انسان - تا در ترکیب‌بند تن اسیر است - غریبه‌ای تنهاست و این برای وی سخت رنج‌آور است. شیمل، این تنهایی را جهنمی تصور کرده که، با وجود این ترکیب، گریزی از آن نیست. با این حال، می‌توان این‌گونه خود را تسکین داد که: «تنهایی» در این دنیا، گذراست و با «نیندیشیدن به دیروز» و «مضطرب نبودن از فردا»، می‌توان به آن معنا بخشید. همان‌طور که مولانا می‌گوید:

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

(مولوی، ۱۳۷۱ ج اول: ۷)

در سرودهٔ شیمیل - که از نظر گذشت - حکایت از گریستن ابر، بارش باران، وزش نسیم، فریاد شکوفه و ... بود؛ طبیعت زیبای بهار به جنبش می‌افتد تا رستاخیز دوبارهٔ برخاستن را تفهیم‌کند؛ «دوباره‌ای» که گویا این‌بار «کودک طبیعت» مادر خود را گم کرده و از تنهایی به فغان آمده‌است. این-گونه مضمون‌سازی‌ها در اشعار مولانا هم (به‌ویژه دربارهٔ «بهار» و زنده‌شدن طبیعت با صدای رعد) به کرات یافت می‌شود:

برجه که بهار زد صلایی	در باغ خرام چون صبایی
از شاخ درخت گیر رقصی	وز لاله و گه شنو صدایی
ریحان گوید به سبزه‌زاری	بلبل طلبد ز گل نوایی
از باد زند گیاه موجی	در بهر هوای آشنایی
وز ابر که حامله‌ست از بحر	چون چشم عروس بین بکایی
وز گریه ابر و خندهٔ برق	در سنبل و سرو ارتقایی ...

(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۷۳۵)

در باور شیمیل، اساساً، احساس غربت و درد ناشی از آن، در پی هبوطی بوده که انسان از عالم لاهوت و قرب الهی به عالم ناسوت داشته‌است. در این هبوط، آدمی رؤیاهای ملکوتی، پاک و شیرین خود را - با فریب یا به‌اشتباه - با دنیایی جابه‌جا کرده که هیچگونه شباهت و دل‌بستگی‌ای با آن نمی‌تواند داشت:

Zwiesgespräch:

,Woher kamst du, Herz, geflogen?

Was hat dich hier angeyogen?

,Ach, ich lag in tiefem schlummer,

Hold von Träumen noch umzogen,

Die von Freuden dieser Erde

Mir erzählten_ mich belogen_

Und so flog ich fort vom Himmel,

Eilends, wie der Pfeil vom Bogen,

Senkte mich zur Erde nieder_

Weh, wie hat mein Traum getrogen!

Nur noch arm und hilflos bin ich:
Schwan, der sich aufs Land verfliegen!
Laß mich frei! Zum Meer der Heimat
Werd magnetisch ich gezogen.
Laß mich frei! Denn eilen will,
Bis ich dieser Welt entflogen,
Bis im Meer ich wieder werde
Selber eine seiner Wogen!

ترجمه:

گفت و گو

آه ای قلب من، از کجا پروازکنان آمده‌ای
چه چیز تو را به این جا کشاند؟
آه من در خوابی ژرف به‌سرمی‌بردم
و غرق در رؤیاهای پاک و روشن بودم
رؤیاهایی که از شادی‌های این زمین
برایم روایت‌می‌کردند و مرا فریب‌می‌دادند.
و این‌چنین از آسمان پرواز کرده
و شتابان همانند تیری که از کمان رها شده
به روی زمین فرود آمدم
آه! افسوس! که چقدر رویای من فریبنده بود
تنها، بیچاره و درمانده هستم:
قویی که به‌اشتباه بر روی زمین (خشکی) پرواز کرد
مرا آزاد کن!
من همانند آهن‌ربا به‌سوی دریای میهن کشانده‌می‌شوم
مرا آزاد کن!
زیرا می‌خواهم بشتابم تا از این دنیا پرواز کنم
تا آن که خود

در دریا یکی را امواج آن گردم. (شیمل؛ ۱۹۴۸: ۵۷)

همچنان که پیداست: شیمل ضمن اشاره به داستان «چگونگی هبوط آدمی بر زمین»، از «میل به بازگشت» سخن می‌گوید و از اتحاد دوباره؛ از همان اتحادی که جسم و روح در قلمرو ملکوت در

جوار حق داشته‌اند. چنانکه: «نفس پیش از اتحاد با بدن در قلمروی متعالی وجود داشته، جایی که نفس هستی‌های معقول و قائم به ذات مثل را که ظاهراً تعداد کثیری از ذوات «جدا و منفصل» را تشکیل می‌داده‌اند، مشاهده می‌کرده‌است» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱۹۷).

برابر با مصراع اول و دوم این غزل از شیمل، یادآوریم داستان «جدایی روح» از غزلیات مولانا را - آنجا که می‌گوید:

من مرغ لاهوتی بدم دیدی که ناسوتی شدم

دامش ندیدم ناگهان در وی گرفتار آمدم

(مولوی، ۱۳۷۶، غ: ۱۳۹۰)

همچنین، معلوم می‌شود که مولوی و شیمل، اشتیاق انسان برای رسیدن به موطن نخست را در ماجرای «هبوط» نیز مورد توجه قرار داده‌است:

مولانا، همچنین، خلق را مرغابیان «دریای وجود» می‌داند که از آن جدا افتاده و همواره میل به - سوی آن بحر لامکان را در سر می‌پروراند:

خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان کی کند اینجا مقام مرغ کز آن بحر خاست

(همان: ۱۷۶)

چنانکه در سطور پیش نیز گذشت، شیمل سقوط انسان و نزول روح از عالم ملکوت را به زندان طبیعت، چون تیری ره‌اشده از کمان آسمان توصیف می‌کند، همان که مولانا در مثنوی از آن با فعل امر «اهبطوا» یاد کرده:

اهبطوا افکنند جان را در بدن تا به گل پنهان بود در عدن

(مولوی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۱۸۵)

نتیجه‌گیری

آنچه از پژوهش انجام‌شده، به‌دست‌آمد این است که: آنه‌ماری شیمل در منظومه «نغمه نی»، از جهت تعلیم مضامین عرفانی - با محوریت وحدت وجود برپایه تجلی و با تمثیل‌های گونه‌گون - بسیار تحت‌تأثیر سخنان مولانا و تمثیلات او در مثنوی و غزلیات بوده‌است. به عبارت دقیق‌تر، نغمه نی از حیث انتخاب واژگان، بن‌مایه‌های ادبی و محتوا قابل‌مقایسه با سبک و سیاق سروده‌های مولاناست، آنچنان که گاه حتی مشبه و مشبه‌به‌های مولانا را در تمثیل و شباهت‌سازی‌هایی که او برای بیان مفاهیم حکمی و عرفانی به‌کاربرده، اقتباس کرده و با آن، اندیشه‌های خود را به منصفه ظهور رسانده‌است. از جمله تمثیلاتی که شیمل از مولانا وام‌گرفته، می‌توان به تمثیل «دریا» و «صدف»، «بهار» و «طبیعت»، «آفتاب»، «زمین» و مانند آن‌ها اشاره کرد. شیمل در استفاده از تمثیلات مولانا مقلد محض نبوده و گاهی با دخل و تصرف در وجه‌شبهه به نوآوری‌هایی نیز دست‌یازیده‌است، مثلاً در تشبیهی که به نام «دریا» (آفریدگار هستی) و «صدف» (انسان) برقرار کرده، برخلاف مولانا، نقش «مروارید» (معرفت) را نادیده‌گرفته و انسان را علی‌الاطلاق جلوه‌ای برجسته و کامل از تجلیات حق دانسته‌است؛ حال آنکه مولانا «صدف» (انسان) بدون «مروارید» (معرفت یا محبت) را بی‌ارزش دانسته و شباهتی میان او و دریا (زادگاهش) نمی‌بیند. به عبارتی دیگر، در تمثیل یادشده در شعر مولانا خواننده با مثلث: دریا، صدف و مروارید روبه‌رو است؛ درحالی که این مثلث در تمثیل شیمل به یک خط ممتد - همراه با دو نقطه (صدف و دریا) - تبدیل می‌گردد.

منابع و مأخذ

- ۱) تبریزی، صائب. ۱۳۶۸. *گزیده اشعار*، به انتخاب: شعار، جعفر و زین‌العابدین موتمن، بنیاد: تهران.
- ۲) سعدی، مصلح بن عبدالله. ۱۳۶۸. *کلیات سعدی*، تصحیح: فروغی، ذکالملك مقدمه‌ها: اقبال آشتیانی، عباس و فروغی، محمدعلی، تهران: جاویدان.
- ۳) شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۷. *غزلیات شمس تبریز*، مقدمه، گزینش و تفسیر، ج اول، تهران: سخن
- ۴) شیمیل، آنه‌ماری. ۱۹۴۸. «نغمه نی»، انتشارات زیفر.
- ۵) فتوحی رودمعجنی، محمود. ۱۳۸۶. *بلاغت تصویر*، چاپ اول، تهران: سخن.
- ۶) کاپلستون، فردریک چارلز، ۱۳۸۰. «تاریخ فلسفه»، مترجم: مجتبیوی، سیدجلال‌الدین، جلدیکم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷) گولپینارلی، عبدالباقی. ۱۳۷۵. مولانا جلال‌الدین بلخی، مترجم: سبحانی توفیق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۸) مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۷۱. *مثنوی معنوی*، بسعی و اهتمام رینولد الین نیکلسون، چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.
- ۹) ----- ۱۳۷۶. *کلیات شمس تبریزی*، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی رومی، به انضمام شرح حال مولوی، به قلم: فروزانفر، بدیع‌الزمان، تهران: امیرکبیر
- ۱۰) ----- ۱۳۹۸. *فیه مافیة*، با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ هفتم، تهران: نگاه
- ۱۱) ویلد، اشتفان. ۲۰۰۵. «شیمیل، آنه‌ماری» در: *بیوگرافی جدید آلمان* ۲۲ (۲۰۰۵) ۷۷۷-۷۷۸.